



بررسی و تحلیل استعاره‌ی مفهومی غم در اشعار سیده مخفی بدخشی

محقق الهه مقصودی

عضو علمی انستیتوت زبان و ادبیات دری، مرکز زبان‌ها و ادبیات، اکادمی علوم افغانستان

ellahamaqsoodi3@gmail.com

<https://orcid.org/0009-0008-8836-877x>

نویسنده

نشانی برقی

نشانی ارکاید

چکیده

استعاره مفهومی به‌عنوان یکی از رویکردهای نوین زبان‌شناسی شناختی، نقش مهمی در تبیین چگونگی بازنمایی مفاهیم انتزاعی در زبان و ادبیات ایفا می‌کند. غم، به‌عنوان تجربه‌ای عاطفی و ذهنی، در شعر اغلب از طریق استعاره‌های گوناگون عینیت می‌یابد. این پژوهش با هدف بررسی و تحلیل استعاره‌های مفهومی غم در اشعار سیده مخفی بدخشی انجام شده است. روش تحقیق توصیفی-تحلیلی است و داده‌ها از میان اشعار منتخب این شاعر استخراج و بر اساس نظریه استعاره مفهومی لیکاف و جانسون تحلیل شده‌اند. یافته‌های پژوهش نشان می‌دهد که شاعر برای مفهوم‌سازی غم، از حوزه‌های مبدأ متنوعی چون «غم به‌مثابه بار»، «غم به‌مثابه بیماری»، «غم به‌مثابه زندان» و «غم به‌مثابه تاریکی» بهره گرفته است. این استعاره‌ها افزون بر انتقال تجربه‌های عاطفی شاعر، بازتاب‌دهنده شرایط فردی، اجتماعی و فرهنگی او نیز هستند. نتایج تحقیق بیانگر آن است که استعاره‌های مفهومی غم در اشعار سیده مخفی بدخشی، نقشی اساسی در عمق‌بخشی معنایی و تقویت تأثیر عاطفی شعر ایفا می‌کنند.

کلیدواژه‌ها: استعاره مفهومی، زبان‌شناسی شناختی، سیده مخفی بدخشی، شعر معاصر، غم

An Analysis of Conceptual Metaphors of Sorrow in the Poetry of Sayyeda Makhfi Badakhshi

Ellaha Maqsoodi

Author Center for Languages, Academic Member of the Dari Language and Literature Institute
 Email Academy of Sciences of Afghanistan, and Literatures
 Orcid ellahamaqsoodi3@gmail.com
<https://orcid.org/0009-0008-8836-877x>

Abstract

This study explores the conceptual metaphors of sorrow in the poetry of Sayeda Makhfi Badakhshi within the framework of Lakoff and Johnson's Conceptual Metaphor Theory. Drawing on a descriptive-analytical method, selected poems were examined to identify the dominant source domains through which sorrow is conceptualized. The analysis reveals that sorrow is primarily represented as burden, illness, prison, and darkness. These metaphorical mappings function not only as linguistic devices but also as cognitive structures that shape the poet's understanding and expression of emotional experience. Furthermore, the metaphors reflect broader personal, social, and cultural dimensions embedded in the poet's worldview. The findings suggest that conceptual metaphors play a central role in deepening semantic layers and enhancing the emotional intensity of the poems. Overall, the study demonstrates that metaphor serves as a fundamental mechanism for rendering abstract emotional experience tangible and meaningful in Badakhshi's poetry.

Keywords: conceptual metaphor, cognitive linguistics, Sayeda Makhfi Badakhshi, contemporary poetry, sorrow.

مقدمه

ادبیات، به‌ویژه شعر، همواره بستری برای بازنمایی تجربه‌های درونی انسان و مفاهیم انتزاعی چون احساسات، عواطف و حالات روانی بوده است. از میان این مفاهیم، «غم» جایگاهی برجسته در شعر فارسی دارد و شاعران با بهره‌گیری از شکردهای بلاغی گوناگون، به‌ویژه استعاره، کوشیده‌اند این تجربه ذهنی و عاطفی را عینی و قابل درک سازند. در سال‌های اخیر، رویکرد زبان‌شناسی شناختی و نظریه استعاره مفهومی، چشم‌اندازی نو برای تحلیل این بازنمایی‌ها فراهم آورده است؛ رویکردی که استعاره را نه صرفاً آرایه‌ای ادبی، بل که سازوکاری شناختی برای مفهوم‌سازی جهان می‌داند.

سیده مخفی بدخشی از شاعران معاصر است که در اشعار او، عواطف انسانی، به‌ویژه غم، حضوری پررنگ و معنا دار دارد. زبان شاعرانه او سرشار از تصویرها و تعبیرهایی است که امکان بررسی استعاره‌های مفهومی را فراهم می‌سازد. از این رو، تحلیل اشعار وی بر پایه نظریه استعاره مفهومی می‌تواند به درک عمیق‌تر جهان‌بینی شاعر و شیوه‌های بیان عاطفی او یاری رساند.

تبیین مسأله

غم به‌عنوان تجربه‌ی انتزاعی و ذهنی، به‌طور مستقیم قابل مشاهده نیست و انسان برای بیان و درک آن ناگزیر از توسل به زبان استعاری است. نظریه استعاره مفهومی لیکاف و جانسون نشان می‌دهد که انسان مفاهیم انتزاعی را از طریق حوزه‌های مبدأ عینی و ملموس درک و بیان می‌کند. با وجود پژوهش‌های متعدد در زمینه استعاره مفهومی در شعر فارسی، بررسی نظام‌مند استعاره‌های مفهومی غم در اشعار شاعران زن معاصر، به‌ویژه سیده مخفی بدخشی، کمتر مورد توجه قرار گرفته است. مسأله اصلی این پژوهش این است که غم در اشعار سیده مخفی بدخشی از طریق چه استعاره‌های مفهومی بازنمایی می‌شود و این استعاره‌ها چه حوزه‌های مبدأیی را در بر می‌گیرند. هم‌چنین این پژوهش در پی آن است که نشان دهد استعاره‌های مفهومی غم چگونه در انتقال تجربه‌های عاطفی شاعر و بازتاب شرایط فردی و اجتماعی او نقش ایفا می‌کنند. پاسخ به این مسأله می‌تواند به روشن‌تر شدن جایگاه استعاره مفهومی در شعر معاصر و نیز به شناخت عمیق‌تر زبان و اندیشه شاعر بینجامد.

پرسش‌های تحقیق

پرسش اصلی: غم در اشعار سیده مخفی بدخشی چگونه از طریق استعاره‌های مفهومی بازنمایی می‌شود و چه نقشی در انتقال تجربه‌های عاطفی و جهان‌بینی شاعر دارد؟

پرسش‌های فرعی

۱. چه استعاره‌های مفهومی برای بازنمایی غم در اشعار این شاعر به کار رفته‌اند؟
۲. کدام حوزه‌های مبدأ بیشترین بسامد را در مفهوم‌سازی غم دارند؟

۳. استعاره‌های مفهومی غم چگونه عمق معنایی و تأثیر عاطفی اشعار را تقویت می‌کنند؟
 ۴. استفاده از این استعاره‌ها چه بازتابی از تجربه‌های فردی و شرایط اجتماعی شاعر ارائه می‌دهد؟
 اهمیت و ضرورت پژوهش): استعاره مفهومی به‌عنوان یکی از مفاهیم بنیادین زبان‌شناسی شناختی، نقش اساسی در درک و بیان مفاهیم انتزاعی، به‌ویژه عواطف انسانی، ایفا می‌کند. با وجود گسترش پژوهش‌ها در زمینه استعاره مفهومی در ادبیات فارسی دری، اشعار شاعران معاصر افغانستان، از جمله سیده مخفی بدخشی، کمتر از این منظر مورد بررسی علمی قرار گرفته‌اند. غم به‌عنوان یکی از محورهای اصلی عاطفی در شعر این شاعر، ظرفیت بالایی برای تحلیل شناختی دارد. ضرورت انجام این پژوهش از آن‌جا ناشی می‌شود که تحلیل استعاره‌های مفهومی غم می‌تواند به درک عمیق‌تر جهان‌بینی شاعر، ساختار ذهنی او و شیوه‌های نوین بیان عاطفه در شعر معاصر بینجامد. افزون بر این، نتایج این تحقیق می‌تواند خلأ موجود در مطالعات ادبی - شناختی شعر افغانستان را تا حدی جبران کرده و زمینه‌ساز پژوهش‌های مشابه در حوزه استعاره مفهومی و عواطف انسانی در آثار دیگر شاعران شود.

اهداف تحقیق

هدف اصلی: این پژوهش، شناسایی، تحلیل و تبیین استعاره‌های مفهومی غم در اشعار سیده مخفی بدخشی بر پایه رویکرد زبان‌شناسی شناختی و نظریه استعاره مفهومی جورج لیکاف و مارک جانسون است؛ به‌گونه‌ای که شیوه‌های مفهوم‌سازی این تجربه عاطفی و ساز و کارهای شناختی نهفته در زبان شاعرانه وی روشن گردد.

اهداف فرعی

۱. استخراج و تحلیل انواع استعاره‌های مفهومی به‌کاررفته در بازنمایی مفهوم «غم» در اشعار سیده مخفی بدخشی، همراه با شناسایی حوزه‌های مبدأ مورد استفاده در مفهوم‌سازی آن و تعیین بسامد و میزان غلبه هر حوزه.

۲. تبیین نقش استعاره‌های مفهومی غم در انتقال تجربه‌های عاطفی، بازتاب جهان‌بینی و بیان حالات درونی شاعر، و بررسی پیوند آن‌ها با زمینه‌های فردی، اجتماعی و فرهنگی مؤثر در شکل‌گیری جهان ذهنی وی.

۳. ارزیابی کارآمدی رویکرد زبان‌شناسی شناختی در تحلیل شعر معاصر و نشان دادن ظرفیت‌ها و قابلیت‌های این رویکرد در گسترش مطالعات ادبی - شناختی.

این متن را در سه شماره با جمله بندی منظم که به فعل ختم شده باشد بنویس

پیشینه‌ی تحقیق

در سال‌های اخیر، نظریه استعاره مفهومی به‌عنوان یکی از محورهای اصلی زبان‌شناسی شناختی، توجه پژوهش‌گران حوزه زبان و ادبیات فارسی را به خود جلب کرده است. لیکاف و جانسون (۱۹۸۰) با طرح این نظریه، استعاره را فراتر از یک آرایه ادبی دانسته و آن را سازوکاری شناختی برای درک و مفهوم‌سازی مفاهیم انتزاعی معرفی کردند. این دیدگاه، زمینه‌ساز پژوهش‌های متعددی در تحلیل متون ادبی، به‌ویژه شعر، شده است.

در حوزه ادبیات فارسی، پژوهش‌هایی به بررسی استعاره‌های مفهومی عواطف انسانی پرداخته‌اند. برای نمونه، برخی محققان به تحلیل استعاره مفهومی غم، عشق، شادی و رنج در اشعار شاعران کلاسیک و معاصر در کشور ایران از جنبه‌های مختلف پرداخته‌اند.

مطالعات موجود درباره شعر افغانستان بیشتر بر جنبه‌های تاریخی، اجتماعی و محتوایی تمرکز داشته و تحلیل شناختی زبان شعر، به‌ویژه در زمینه عواطف انسانی، سهم اندکی از پژوهش‌ها را به خود اختصاص داده است. درباره اشعار سیده مخفی بدخشی نیز پژوهش‌های آن‌جام‌شده عمدتاً به معرفی آثار، بررسی مضامین کلی و تحلیل سبک‌شناختی محدود بوده و تاکنون مطالعه‌ای مستقل و نظام‌مند درباره استعاره‌های مفهومی غم در اشعار وی گزارش نشده است.

تحقیقات انجام یافته با محوریت استعاره‌های مفهومی در این عرصه این‌هايند:

بازنمایی و تحلیل استعاره‌های مفهومی صلح در فرایند صلح‌سازی افغانستان؛ (۱۴۰۲) پایان‌نامه دور دکتری از عبدالقیوم طیب عضو علمی پوهنتون بدخشان. این اثر به زیور چاپ نیز آراسته گردیده است.

بررسی استعاره‌های مفهومی حوزه عاطفی و اجتماعی در شعر پنج شاعر معاصر (حیدری و جودی، خلیل‌الله خلیلی، محمد انور بسمل، واصف باختری، رازق فانی) (۱۴۰۴) پایان‌نامه دور دکتری از مارینا بهار عضو علمی اکادمی علوم افغانستان.

مقالات:

- بررسی استعاره‌های مفهومی «کرونا دشمن است» در رسانه‌های افغانستان با تکیه بر تیتراهای روزنامه هشت صبح، از عبدالقیوم طیب، منتشر شده در مجله پژوهش‌های بین‌الملل کشور ایران.

- استعاره مفهومی آزادی در سروده‌های واصف باختری نوشته امرالله محمدی در شماره دوم، پاییز ۱۴۰۴ هـ. ش منتشر شده در مجله پژوهش‌های نوین ادبی کشور ایران.

- استعاره‌های مفهومی درباره زنان در شعر سه شاعر زن افغانستانی: مطالعه‌ی موردی محبوبه هروی، حمیرا نکهت دستگیرزاده، باران سجادی نوشته افسانه حبیب‌زاده و سید مهدی زرقانی (۱۴۰۳) شماره اول مجله نقد و نظریه ادبی در ایران.

در هیچ یک از پژوهش‌های انجام یافته در شعر مخفی بدخشی انجام نیافته است.

روش تحقیق

این پژوهش به شیوه توصیفی - تحلیلی و بر پایه رویکرد زبان‌شناسی شناختی انجام شده است. جامعه آماری پژوهش شامل اشعار سیده مخفی بدخشی است که نمونه‌های مورد بررسی به صورت هدفمند از میان اشعار منتخب وی انتخاب شده‌اند. داده‌ها از طریق استخراج تعبیر استعاره‌ی مرتبط با مفهوم غم گردآوری و سپس بر اساس نظریه استعاره مفهومی لیکاف و جانسون تحلیل شده‌اند. در این فرایند، ابتدا حوزه مقصد (غم) شناسایی شده و سپس حوزه‌های مبدأ و الگوهای مفهومی غالب تبیین و طبقه‌بندی گردیده‌اند. در نهایت، نتایج به صورت کیفی تحلیل و تفسیر شده است.

نتایج و یافته‌ها

زبان‌شناسی شناختی و استعاره‌های مفهومی: در دوران معاصر علوم شناختی و حوزه‌های مرتبط با نسبت زبان و ذهن، دو تحول اساسی در سطح معرفت‌شناختی رخ داده است که در ادبیات این حوزه با عناوین «انقلاب اول شناختی» و «انقلاب دوم شناختی» شناخته می‌شوند. به گفته لیکاف و جانسون، این دو تحول به ترتیب با نام‌های «علوم شناختی نسل اول» و «علوم شناختی نسل دوم» قابل توصیف‌اند. نقطه آغاز هر دو انقلاب، طرح پرسش‌هایی بنیادین درباره مبانی هستی‌شناختی زبان بوده است؛ از جمله پرسش از ماهیت رابطه زبان و ذهن و چگونگی یادگیری زبان در مغز انسان. هرچند هر دو انقلاب شناختی با محوریت زبان‌شناسی و با پیشگامی نوام چامسکی^۱ در انقلاب نخست و جورج لیکاف^۲ در انقلاب دوم شکل گرفتند و تداوم یافتند، اما وجه اشتراک اساسی آن‌ها در نقد مبانی فلسفی مسلط دوره‌های پیشین درباره ماهیت شناخت و نسبت زبان و ذهن نهفته است. (نیلی پور؛ ۱۳۹۸، ۱-۲).^۳

لیکاف که خود در بستر زبان‌شناسی چامسکی گرا پرورش یافته بود، پس از تأمل در مبانی این رویکرد، روش‌های تحلیل صوری و پیش‌فرض‌های فلسفه تحلیلی را برای دستیابی به قانونمندی‌های زبان انسانی ناکافی دانست. از این‌رو، همراه با گروهی از همفکرانش، در واکنش به بی‌توجهی رایج به هویت معنایی زبان، رویکردی انتقادی و جایگزین را در مطالعات زبان و شناخت مطرح ساخت. (همان: ۱۳)

زبان‌شناسی شناختی در ابتدا به‌عنوان یک رویکرد به مطالعه زبان مطرح شد، اما امروزه دامنه تحقیقات و کاربردهای آن به مراتب فراتر از زبان به معنای سنتی گسترش یافته است. شکل‌گیری

^۱ - Noam Chamske

^۲ - George Lakoff

این رویکرد به دهه ۱۹۸۰ میلادی باز می‌گردد، که واکنشی آگاهانه به زبان‌شناسی ساخت‌گرا^۴ بود؛ رویکردی که بر تحلیل‌های نحوی و ساختاری تأکید داشت و زبان را به‌عنوان یک ظرفیت مستقل از سایر توانایی‌های شناختی می‌دانست. (تیلور و لیتل مور، ۱۳۹۶: ۲۱)^۵.

از زمان شکل‌گیری زبان‌شناسی شناختی (Cognitive Linguistics) در دهه ۱۹۷۰، استعاره به‌عنوان یکی از مفاهیم محوری این رویکرد مطرح بوده است؛ زیرا به‌روشنی رابطه میان ذهن و زبان را تبیین می‌کند. زبان‌شناسی شناختی زبان را در پیوند با ساختار ذهن و تجربه‌های اجتماعی و فیزیکی انسان بررسی می‌کند و در این چارچوب، استعاره را ابزار اصلی مفهوم‌سازی می‌داند. استعاره‌ها اگرچه غالباً ماهیتی تخیلی دارند، بر پایه ساختارهای بنیادین ذهن شکل می‌گیرند و برای فهم و تبیین مفاهیم انتزاعی و سامان‌دهی اندیشه به کار می‌روند. از این رو، انسان تجربه‌های بیرونی خود را در قالب ساختارهای مفهومی و زبانی در ذهن سامان می‌دهد و سپس آن‌ها را از طریق گفتار و نوشتار بازنمایی می‌کند (روحانی‌فرد و همکاران، ۱۳۰۱: ۲). مهم‌ترین تفاوت زبان‌شناسی شناختی با سایر رویکردهای زبان‌شناختی در این است که از دیدگاه زبان‌شناسان شناختی، زبان بازتاب‌دهنده برخی فرایندهای بنیادی و اساسی ذهن انسان است. زبان اندیشه‌ها را رمزگذاری می‌کند و این امر از طریق بهره‌گیری از واحدهای نمادین تحقق می‌یابد. نمادها یا واحدهای نمادین، واحدهایی زبانی هستند که واجد صورت و معنا می‌باشند.^۶ (راسخ مهند ۹۰۱۳۹۴)

در چارچوب نگرش شناختی، لیکاف برخلاف دیدگاه‌های صورت‌گرا، با نگاه حوزه‌یی^۷ و تفکیک‌شده به زبان مخالفت می‌کند و دو اصل «تعمیم» و «شناختی بودن» را از اصول بنیادین زبان‌شناسی شناختی می‌داند. بر اساس اصل تعمیم، زبان‌شناسان شناختی بر این باورند که دانش زبانی و حوزه‌های گوناگون آن بر پایه توانایی‌های عام شناختی انسان شکل می‌گیرند و از این حیث تفاوتی اساسی میان حوزه‌های مختلف زبان وجود ندارد. از این رو، در این نگرش تأکید اصلی بر وجوه مشترک میان حوزه‌هاست، نه بر تمایزهای آن‌ها.

با توجه به قابلیت‌های شناختی انسان و نگاه زبان‌شناسی شناختی به زبان به‌عنوان جزئی درونی شده^۸ از مجموع توانایی‌های شناختی بشر، برخی موضوعات در این رویکرد از اهمیت ویژه‌یی

^۴ - Formalist (Chomskyan) approach -

modular

-Embedded^۵

برخوردارند. از جمله این موضوعات می‌توان به ویژگی‌های ساختاری مقوله‌بندی در زبان‌های طبیعی، مانند مدل‌های شناختی، تصاویر ذهنی و استعاره‌ها اشاره کرد. هم‌چنین، بررسی فصل مشترک معناشناسی و نحو، رابطه‌ی میان زبان و تفکر -- از جمله مباحث مربوط به نسبیّت زبانی و جهان‌های تصویری --، نقش زمینه‌های تجربی و کاربرد زبان، و نیز اصول نقش‌بنیاد در سازمان زبانی، مانند تصویرگونگی^۹ و طبیعی‌بودن^{۱۰}، از محورهای اساسی مطالعات شناختی به‌شمار می‌آیند. (رشیدی؛ ۱۳۹۵، ۱۸)

بر این اساس، زبان‌شناسی شناختی به مطالعه‌ی زبان در نقش شناختی آن می‌پردازد؛ نقشی که در واقع بیان‌گر رابطه‌ی ساختارهای اطلاعاتی ذهن انسان با جهان پیرامون است و از طریق فرایندهای ذهنی تحقق می‌یابد. در همین راستا، گرتس (۱۹۹۵) سه ویژگی عمده برای زبان‌شناسی شناختی برمی‌شمارد:

نخست، اولویت دادن به معناشناسی در تجزیه و تحلیل زبانی؛

دوم، دائرة‌المعارفی دانستن معنای زبانی؛

و سوم، بازآفرینی جهان در قالب مقولات زبانی. (همان: ۱۹)

معناشناسی مفهومی و استعاره‌های مفهومی دو مورد مهم از زبان‌شناسی شناختی اند. معناشناسی شناختی شاخه‌یی از زبان‌شناسی شناختی است که از دهه‌ی ۱۹۷۰ و هم‌زمان با شکل‌گیری این رویکرد پدید آمد. در این دیدگاه، معنا و شناخت از یکدیگر جدایی‌ناپذیر تلقی می‌شوند و معناشناسی زبانی بر بنیان فرایندهای شناختی استوار است. این اصطلاح نخستین‌بار توسط لیکاف و در جریان نقدهایی که بر معناشناسی واقع‌گرا، دیدگاه‌های فودور و چامسکی، و نیز معناشناسی مبتنی بر شرط صدق در زبان‌شناسی صورت‌گرا وارد شد، مطرح گردید. (رشیدی؛ ۱۳۹۵، ۲۰)

و دیگر مبحث استعاره‌های مفهومی است. لیکاف و جانسون در کتاب استعاره‌هایی که با آن زندگی می‌کنیم بر این نکته تأکید می‌کنند که بر پایه‌ی شواهد زبانی، بخش قابل توجهی از نظام مفهومی روزمره‌ی انسان ماهیتی استعاری دارد. از دیدگاه آنان، اندیشه‌ی استعاری به‌صورت آگاهانه یا ناخودآگاه در زندگی روزمره به کار گرفته می‌شود. انسان‌ها درباره‌ی اشیا و پدیده‌ها بر اساس نحوه‌ای که آن‌ها را در ذهن خود تصور و تجسم می‌کنند سخن می‌گویند و این شیوه ریشه در چگونگی اندیشیدن و در نهایت در بستر فرهنگی آنان دارد. به همین دلیل، بسیاری از مفاهیم انتزاعی و کمتر ملموس، از طریق امور عینی‌تر و با اتکا به تجربه‌های حسی و ملموس سازمان‌دهی یا تصویرسازی

^۹-Iconicity

^{۱۰}-Naturalness

می شوند. این نوع استعاره که در زبان عادی و کاربردهای روزمره جریان دارد، «استعاره مفهومی» یا «استعاره ادراکی» نامیده می شود.

دیدگاه‌های کلیدی لیکاف و جانسون را می توان به صورت زیر خلاصه کرد:

۱. استعاره‌ها ماهیتی مفهومی دارند و صرفاً پدیده‌هایی زبانی نیستند.

۲. استعاره‌های مفهومی ریشه در تجربه‌های روزمره انسان دارند.

۳. اندیشه انتزاعی به طور بنیادین ماهیتی استعاری دارد.

۴. مفاهیم انتزاعی بدون استعاره کامل و قابل فهم نیستند؛ برای نمونه، مفهوم عشق بدون استعاره قابل تعریف نیست و معانی مرتبط با آن، هم چون جذابیت، شیفتگی، اتحاد و مهربانی، همگی از طریق استعاره درک می شوند.

۵. نظام‌های ادراکی انسان ثابت و همگن نیستند و هنگامی که استعاره‌ها در فرایند استدلال درباره مفاهیم دیگر به کار می روند، ممکن است ناپایدار و متغیر باشند.

۶. انسان‌ها بر اساس استنباط‌ها و نتیجه‌گیری‌هایی که از طریق استعاره‌ها شکل می گیرد، زندگی و عمل می کنند. (رشیدی؛ ۱۳۹۵، ۳۶)

استعاره سازوکار بنیادینی است که انسان از طریق آن مفاهیم انتزاعی را درک کرده و درباره آن‌ها استدلال می کند. این ویژگی تنها به مفاهیم پیچیده محدود نمی شود، بل که بخش عمده‌ای از رویدادها و تجربه‌های روزمره انسان را نیز دربر می گیرد؛ به گونه‌ای که می توان گفت بسیاری از پدیده‌های زندگی در سطوح مختلف، از رهگذر استعاره فهم می شوند. از این رو، استعاره فراتر از یک آرایه ادبی یا ابزار بیان شاعرانه است و زبان استعاری بازنمود سطحی استعاره‌های مفهومی به شمار می آید. در این چارچوب، استعاره امکان می دهد مفاهیم انتزاعی بر پایه امور عینی تر و ملموس تر سامان یابند و قابل فهم شوند.

از دیدگاه لیکاف و جانسون در نظریه استعاره مفهومی، استعاره بخشی اساسی از شیوه اندیشیدن انسان است و ذهن ما مفاهیم انتزاعی را از راه تجربه‌های عینی و بدنی درک می کند. آنان سه نوع اصلی برای استعاره‌های مفهومی معرفی می کنند: استعاره‌های ساختاری^{۱۱}، استعاره‌های جهت‌ی^{۱۲} و استعاره‌های هستی‌شناختی^{۱۳}

اساس استعاره ساختاری، سازمان دهی یک مفهوم در چارچوب مفهومی دیگر است.

مثال: بحث جنگ است. یعنی: ادعای تو غیر قابل دفاع است. (لیکاف و جانسون، ۱۳۹۷: ۲۵)

¹¹ - Structural Metaphors

¹² - Orientational Metaphors

¹³ - Ontological Metaphors

وقتی می‌گوییم «از حرفم دفاع کردم» یا «نظرش را رد کردم»، در واقع بحث را بر اساس ساختار جنگ می‌فهمیم.

استعاره‌های جهتی بر پایه طرح‌واره‌های فضایی چون بالا، پایین، جلو، پشت، عمیق، سطحی و غیره شکل می‌گیرند و ریشه در تجربه‌های جسمانی انسان دارند، هرچند نمود آن‌ها در فرهنگ‌های مختلف می‌تواند متفاوت باشد. لیکاف این استعاره‌ها را «طرحواره‌یی» نامیده است. این الگوها در رفتارهای روزمره، مانند نسبت‌دادن گذشته به پشت و آینده به جلو، یا پیوند شادی با بالا و اندوه با پایین، آشکارند و افزون بر سطح فردی، در ساختارهای اجتماعی نیز نمود دارند. (کوچش، ۴۲: ۱۳۹۴)

مثال: شادی بالا است، غم پایین است.

وقتی می‌گوییم «امروز روحم بالا است» یا «خیلی پایین افتاده‌ام»، از جهت فضایی برای بیان حالت روانی استفاده می‌کنیم.

تجربه انسان از اشیای فیزیکی، زیربنای شکل‌گیری استعاره‌های هستی‌شناختی است. به بیان دیگر، شیوه‌هایی که انسان از رهگذر آن‌ها رویدادها، فعالیت‌ها، احساسات، اندیشه‌ها و حتی خواب‌ها را درک و مفهوم‌سازی می‌کند، در قلمرو استعاره‌های هستی‌شناختی قرار می‌گیرند. در استعاره‌های هستی‌شناختی مفاهیم انتزاعی به صورت چیز، موجود یا ظرف درک می‌شوند.

مثال: در غم فرو رفته‌ام.

اینجا غم مانند یک فضا یا ظرف تصور می‌شود که انسان در آن قرار دارد. (قایمی نیا، ۷۰: ۱۳۹۶)

مخفی بدخشی و استعاره‌های مفهومی در شعر وی: مخفی بدخشی شاعر نامدار افغانستان در نیمه دوم قرن گذشته در شهر فیض‌آباد، مرکز ولایت بدخشان، چشم به جهان گشود. پدرش، میر محمود شاه بدخشی، از بازماندگان امیران بدخشان و مردی دانش‌دوست و هنرپرور بود. او در پرورش استعداد ادبی فرزندش نقش مهمی داشت و زمینه‌های آموزش و رشد فکری وی را فراهم ساخت. مخفی آموزش‌های ابتدایی را نزد پدر فراگرفت و سپس با امکاناتی که خانواده در اختیارش گذاشت، به آموختن ادبیات فارسی دری و علوم دینی پرداخت. از همان سال‌های نوجوانی ذوق شعری او آشکار شد و به سرودن شعر آغاز کرد. دیری نگذشت که در میان اهل ادب به عنوان شاعری توانا شناخته شد و نامش در محافل ادبی بدخشان بر سر زبان‌ها افتاد. (عطا، ۹۳: ۱۳۶۵)

او در بخش غربی شهر فیض‌آباد، در محله‌ای به نام قره‌قوزی (قره‌کوزی)، زندگی می‌کرد و بیشتر سروده‌هایش را در همان‌جا پدید آورد. فضای آرام آن محل و محیط فرهنگی بدخشان در شکل‌گیری اندیشه و شعر او تأثیر چشم‌گیر داشت. وی بدخشی هم‌دوره محجوبه هروی، شاعره

نامدار افغانستان که در هرات می‌زیست، بود و با او مکاتبه داشت. میان این دو شاعر رابطه ادبی و فکری برقرار بود. محجوبه برای مخفی احترام فراوان قایل بود و در نامه‌هایش بسیاری از درد دل‌ها و شکایت‌های خود را با او در میان می‌گذاشت. از مخفی بدخشی یک دیوان بر جای مانده است. اشعار این دیوان را خود شاعر از میان سروده‌هایش برگزیده و گردآوری کرده است. این اثر یادگار ارزشمندی از ذوق و اندیشه او به شمار می‌رود و جایگاهش را در میان شاعران فارسی دری افغانستان استوار می‌سازد. در صفحات بعد، نمونه‌هایی از غزل‌های زیبا و دلنشین او که از همین دیوان برگرفته شده‌اند، ارائه می‌شود. (همان: ۹۳)

بررسی استعاره‌های مفهومی غم در اشعار سیده مخفی بدخشی نشان می‌دهد که شاعر برای مفهوم‌سازی این عاطفه انتزاعی، از شبکه‌بی منسجم و چندلایه از استعاره‌ها بهره گرفته است. این شبکه نه تنها بازتاب‌دهنده تجربه‌های عاطفی فردی شاعر است، بل که ریشه در سازوکارهای شناختی عام و تجربه‌های بدن‌مند انسانی دارد. غلبه هر یک از انواع استعاره‌ها، کارکردی خاص در ساخت معنایی شعر ایفا می‌کند که در ادامه تبیین می‌شود.

استعاره‌های ساختاری: انتقال چارچوب مفهومی کامل بر «غم»: در شعر مخفی بدخشی، استعاره‌های ساختاری بیشتر از حوزه‌هایی گرفته شده‌اند که با تجربه مستقیم زندگی انسان پیوند دارند؛ مانند حوزه‌های زیستی (پرورش، تغذیه، بیماری)، طبیعی (سیل، آتش) و حوزه‌های مربوط به زندگی روزمره و امرار معاش (زراعت، سفر کاروانی). این حوزه‌ها برای انسان آشنا و ملموس‌اند و دارای نظم و روند مشخص هستند. شاعر با استفاده از این چارچوب‌های آشنا، مفهوم انتزاعی «غم» را قابل فهم‌تر و عینی‌تر می‌سازد. به این ترتیب، غم در شعر او تنها یک احساس مبهم نیست، بل که به پدیده‌ای دارای نقش، اثر و کارکرد مشخص تبدیل می‌شود.

در این استعاره‌ها، شاعر فقط یک شباهت ساده میان غم و پدیده‌های دیگر برقرار نمی‌کند، بل که روند و سازوکار کامل آن پدیده‌ها را به غم منتقل می‌کند. برای نمونه، در استعاره «غم = سیل»، تنها شدت اندوه مطرح نیست، بل که حرکت، برخورد و ویرانگری سیل نیز به حالت روانی شاعر نسبت داده می‌شود. هم‌چنین در استعاره «غم = تغذیه»، روند تغذیه و رشد به فرایند درونی شدن رنج و شکل‌گیری شخصیت پیوند می‌خورد. بنابراین، استعاره در شعر مخفی تنها یک آرایه ادبی نیست، بل که ابزاری برای بیان و فهم عمیق‌تر تجربه غم و نقش آن در زندگی است.

غم = نیروی طبیعی ویرانگر

«بکن قصدی که با من داری ای چرخ جفا پرور

که کردم فرش راه سیل غم ویرانه خود را» (بدخشی، ص ۶۳: ۱۳۸۴)

حوزه مبدأ: (سیل)

حوزه مقصد: (غم)

جریان سیلاب، شدت و تداوم اندوه است و ویرانی بناها فروپاشی روانی. این مورد حرکت غیرقابل مهار تسلط کامل غم را نشان می‌دهد که مسیر عبور حیات شاعر است. غم در این چارچوب یک نیروی کور و تخریب‌گر است. ساختار علی «سیل → ویرانی» به «غم → ویرانی وجود» نگاشت می‌شود. این استعاره شدت و بی‌مهاری رنج را برجسته می‌کند.

غم = محصول کشاورزی

«ندارد مزرع دنیا به جز غم حاصلی ای دل

بسوز از برق آهی خرمن بیدانه خود را» (همان: ۶۴)

حوزه مبدأ: کشاورزی

حوزه مقصد: زندگی / دنیا

نگاشت‌ها: کشاورزی / غم، مزرعه / دنیا، محصول رنج، خرمن انباشت اندوه و برق نابودی محصول است.

ساختار «کاشت → رشد → برداشت» به ساختار «زیستن → تجربه → رنج» منتقل شده است. غم نه یک رویداد، بل که نتیجه طبیعی چرخه زیست معرفی می‌شود.

غم = بیماری / درد

«غم می‌کشد مرا و علاجم به دست اوست

این درد را نیاز طیبیان چه حاجت است» (همان: ۷۰)

حوزه مبدأ: پزشکی

حوزه مقصد: وضعیت عاشق

نگاشت‌ها: پزشکی / غم / بیماری اندوه، درد / رنج عاشق، طیب / درمانگر بیرونی، درمان / وصال. بیماری ساختار دو لایه دارد: یکی؛ غم به عنوان عامل بیماری، دودیدگر؛ غم به عنوان دارنده درمان است. بنابر این اینجا نگاشت پیچیده تر است: غم هم علت است هم درمان. این امر نشانه پارادوکس عرفانی در نظام مفهومی شاعر است.

غم = خوراک است

«تا کی خورم غم عشق و فراق دوست

دل خون چو غنچه شد لب خندان چه حاجت است» (بدخشی، ص ۷۰: ۱۳۸۴)

حوزه مبدأ: خوردن

حوزه مقصد: تجربه رنج

نگاشت‌ها: خوردن / رنج